

گفت و شنید

بر گرفته از پرچم / سال یکم - شماره هفتم / نیمه یکم تیرماه و شماره هشتم / نیمه دوم تیرماه ۱۳۲۲
کسانی گاهی پرسشهایی از من کرده‌اند و من پاسخهایی داده‌ام و اینک آنها را در اینجا می‌آورم:

پرسش - آیا شما امید باصلاح ایران دارید؟! این مردم اصلاح خواهند شد؟!

پاسخ - نخست باید دید "اصلاح" چیست و شما چه معنایی از آن می‌خواهید. زیرا در ایران یکرشته کلمه‌هایی بزبانها میرود در حالیکه یک معنای روشنی از آنها در میان نیست، مثلاً تمدن، تربیت، اخلاق، ادبیات، عقل از کلمه‌هاییست که پیایی بزبانها میرود، ولی اگر جستجو کنید خواهید دید از هیچکدام آنها معنای روشنی در دلها نیست. همان "تربیت" را بگیریید: تربیت چیست؟ چه چیزهاست که تربیت توان نامید؟.. چه کسیست که می‌تواند دیگران را تربیت کند؟.. این پرسشها را از هر که بکنیم پاسخی نخواهیم شنید. نه تنها مردم عامی اینها را نمی‌دانند، درس خواندگان و دانشمندان نیز نمی‌دانند. اگر می‌دانند باین پرسشهای ما پاسخ دهند.

روزی یکی از آنان گفتاری بنزد من آورد عنوانش این بود: "باید جامعه را تربیت کرد." من گفتم: تربیت چیست؟.. یکه خورد و گفت: "تربیت چیست؟.. تربیت دیگر!..". گفتم: آخر شما نوشته‌اید "باید جامعه را تربیت کرد" من می‌پرسم: چه چیزهاست که تربیت شمرده میشود؟!.. چه چیزها را باید بمردم یاد داد تا تربیت شوند؟!.. اینها را بگویید. گفت: "من تعجب از فرمایش شما دارم. پس دیگران چکار می‌کنند؟!" گفتم: من نمیدانم دیگران چکار می‌کنند و با آنها کاری ندارم. شما یک جمله‌ای را نوشته‌اید و من معنای آنرا از شما می‌پرسم. شما اگر می‌دانید آنرا بگویید. از پاسخ درماند و خاموش نشست و سپس گفتار را برداشت و بیرون رفت. پس بخیره نمی‌گویم که درس خواندگان و دانشمندان نیز نمی‌دانند. از آنسوی همین کلمه تربیت یک بهانه‌ایست که هر کس دلخواه خود را بکار بندد: خواهر بزرگ خواهر کوچکتر را می‌زند و می‌گوید: باید ترا تربیت کنم. شوهر دژخیم کتک بزنش زده سر و رویش را زخمی می‌گرداند و چون می‌پرسند می‌گوید: من اینرا تازه گرفته‌ام و باید تربیت کنم. شاعر که یاوه بافیها می‌کند و می‌گوید: بیکار که نباید نشست، باید این مردم را تربیت کرد. اتوبوس سوار پول بلیت را کم میدهد و می‌گوید: صحبت دهشاهی نیست باید شما را تربیت کرد از اینگونه صد مثل توان پیدا کرد.

"اصلاح" نیز از آن کلمه‌هاست بزبانها افتاده، ولی یک معنای روشنی از آن در دلها نیست. چه کارهاییست که اصلاح شمرده می‌شود؟! اصلاح را که باید کند؟! چگونه باید کند؟! پرسشهاییست که پاسخی بآنها نخواهیم شنید.

با این حال من پرسش شما را بی پاسخ نمی‌گذارم. شما می‌خواهید بگویید: آیا ایرانیان نیک توانند بود؟! آیا از این درماندگی و بیچارگی بیرون آمده بیای توده‌های دیگر توانند رسید؟! اینست معنای ساده پرسش شما.

من می‌گویم: چرا نیک نتوانند بود؟! چرا بیای توده‌های دیگر نتوانند رسید؟! ایرانیان چه چیزشان کمتر از دیگران است؟! آیا در نیروی مغزی ناتوانتر می‌باشند؟! ایرانیان از اروپاییان کمتر نیستند و هیچ مانعی نخواهد بود از اینکه به پای دیگران رسند.

چیزیکه هست این بدبختی ایرانیان و این حال بدی که امروز دارند نتیجه یک شکست نظامی یا یک اشتباه سیاسی نبوده و چاره آن نیز ساده و آسان نمی‌باشد. این بدبختی ایرانیان نتیجه یک رشته گرفتاریهاییست که از هزار سال پیش آغاز یافته و ریشه دوانیده اینست چاره‌اش بکوششهای ریشه‌دار سختی نیازمند است. از آنسوی این چاره‌جویی کار هر کسی نیست.

پرسش - مقصود ما آنست که ایران، امروز در زیر پا مانده و اختیار ما در دست بیگانگانست. در زمان رضاشاه ترقی مختصری دیده شد و امیدی در دلها پدید آمد. ولی دیدیم که همینکه او رفت ترقیات نیز رفت و باز بحال بیست سال پیش بازگشتیم؛ این درد علتش چیست، چاره‌اش چیست؟..

پاسخ - همین موضوع یک گواه نیکی بسخن ما تواند بود. اینکه ایران در زیر پا مانده پیداست که کشور ناتوانست و نیرویی برای نگهداری خود ندارد. پس ما ببینیم چرا این کشور نیرو ندارد؟! همین را بشکافیم:

نیرو چیست و از چه پدید می‌آید؟ باید برای روشنی سخن یک مثلی یاد کنم؟

چنین انگارید که یک اتومبیلی بگودالی افتاده و در راه مانده است و ده تن می‌خواهند آنرا تکان داده بیرون آورند. اکنون اگر همه آن ده تن بخواهند که آنرا تکان دهند، و همگی بیکبار باتومبیل چسبیده تکان دهند، و همگی آنرا بیکسو رانند، از این خواستن و دست بهم دادن

یک "نیروی ده‌تنی" پدید آید که برای تکان یک اتومبیل و بلندگرداندن آن بسست. ولی اگر از آن ده تن پنج تن بخواهند و پنج تن نخواهند، یا بجای دست بهم دادن و در یکبار باتومبیل چسبیدن، گاه این دوتن و گاه آن سه تن بچسبند، یا چندتنی آنرا بایسو رانده چندتنی بآنسو رانند پیداست که نیرویی که در بایست است بدست نخواهد آمد و اتومبیل در آن گودال خواهد ماند.

این را برای مثل یاد کردم. در توده و کشور نیز چنینست. در یک کشوریکه بیست ملیون مردم نشیمن دارند، اگر همگی آنها بنگهداری کشور و بازادی آن علاقه‌مند باشند و کوشش و جانبازی را در راه نگهداری آن بخواهند، و همگی با یکدیگر همدل و هم اندیشه باشند از اینجا یک نیروی بیست ملیونی پدید آید و آن کشور نیرومند باشد و سربلند و آزاد زید. کشورهای دیگر که نیرومندند از اینراه نیرومند شده‌اند. مثلاً آلمانیها که نیرومندند و آن ترس و بیم را بجان اروپا انداخته‌اند، و روسها که نیرومندند و در برابر سیل آلمان ایستادگی می‌نمایند این نیرومندی آن دو کشور نتیجه آنست که در آلمان هشتاد ملیون مردم بازادی کشور خود علاقه‌مندند و بلکه برتری آنرا بکشورهای دیگر میخواهند، و در روسیه دویست ملیون مردم در راه نگهداری کشور خود بجانبزای آماده و همگی همدستند. همچنینست حال انگلیس و آمریکا. اما در ایران، آیا همگی ایرانیان بازادی کشور خود علاقه‌مندند؟.. بر فرض که علاقه‌مندند؟ آیا همگی همدست و همراه می‌باشند؟.. شما باینها پاسخ دهید.

پرسش - چرا علاقه‌مند نباشند؟! مگر ایرانیها میهن پرست نیستند؟!

پاسخ - آری در ایران نام "میهن پرستی" رواج یافته، و از سوی دیگر یکدسته مردان غیرتمند و گردنفرافز در این توده هستند که بیگمان علاقه بازادی کشور دارند و ما در پیشآمد شهریور ۱۳۲۰ دیدیم که از میان افسران چه مردان جانباز غیرتمندی پدید آمدند. لیکن گفتگو از همگی توده است. این توده معنی "میهن پرستی" را نمی‌داند و بیشتر آنها دلبستگی بکشور و آزادی آن ندارند. در ایران چندگونه دسته بندی هست: دسته بندیهای مذهبی، دسته بندیهای نژادی یا زبانی، دسته بندیهای ایلی، دسته بندیهای پیشه‌ای، و ایرانیان بسی و چهل دسته می‌باشند. شما هر دسته را جداگانه از دیده بگذرانید و این بیندیشید که چه علاقه‌ای بکشور خود دارند، و در روز نیاز چه جانفشانی توانند کرد؟.

من نمیخواهم از آسوری و ارمنی و جهود و گوران و بهایی و دسته بزرگی از کرد، که هر یکی خود را از توده جدا گردانیده‌اند، و هر یک برای خود آرمان و سیاست دیگری دارند مثل آورده سخن رانم. شما همان شیعیانرا که توده انبوه ایرانند بدیده گیرید: آیا اینها علاقه بکشور خود می‌دارند؟

اگر بگوئید دارند دروغ گفته‌اید. اینها با دستور ملاها آشکاره با توده و کشور و قانون و آزادی دشمنی میکنند. آشکاره می‌گویند: "میهن پرستی" چیست؟! آشکاره می‌گویند "بیگانگان بهتر از شمايند" آشکاره می‌بینیم هر زمان که پای بیگانه به این کشور می‌رسد اینان - این شیعیان خالص - شادی می‌کنند و زبان بسرزنش غیرتمندان و میهن پرستان باز می‌دارند.

آمدیم بجوانان درس خوانده، اینان درمانده‌تر از دیگران میباشند. از یکسو بیشتر آنان (نه همگیشان) جز هابهوی ماد دیگری چیز دیگری یاد نگرفته‌اند. این درسشان بسیار روانست: "آدم باید زیرک باشد، پول در بیاورد، چند روز زندگانی را با خوشی بسر دهد، میهن پرستی چیست؟!..."

از سوی دیگر این بیچارگان چون به بیماری "جداسری" گرفتارند! اگر ده تن در یکجا گرد آیند ده دسته خواهند بود و هیچکدام گردن بگفته دیگری نخواهند گذاشت. اینست اندکی از بسیار حال ایران.

پیشآمد شهریور ۱۳۲۰ بهترین نمایی از حال این کشور بدبخت بود. در آن پیشآمد شما دیدید که بیشتر افسران چه غیرتی از خود نشان دادند. از آنسوی توده بجای آنکه از پیشآمد اندوهناک گردند بغمخواری نشینند بیدردانه بجوش و جنب شرم‌آوری برخاستند و هر دسته‌ای پی آرزوی خود را گرفتند: ایلها بسر راهها ریخته بلخت کردن مردم پرداختند. روستائیان آذربایجان براه آهن ریخته آهنهای آن را کردند.

ملایان در همه جا "امر بمعروف و نهی از منکر" آغاز کردند، روزنامه نویسان فرصت یافته بدشنام نوشتن و بدگفتن شتافتند، جوانان در هر کجا بحزب سازی کوشیدند، مقدسان و دین‌داران بکارهای بیست سال پیش بازگشته رخت عوض کردند و خزینه‌های عمومی گرمابه‌ها بگشادند و به روضه‌خوانی و سینه زنی رواج دادند و پولداران از هر گوشه کشور باهنگ کربلا رفتن بتهران ریخته در دو یا سه ماه بیست و

یکهزار تن، پاوندی ۱۴۰ ریال ارز خریده، با دل‌های پر از شادمانی رو براه نهادند. در آن میان آنچه کمتر پدیدار می‌شد غمخواری بکشور و علاقه‌مندی بآن می‌بود.

پرسش – بعقیده من باز ایلات بهترند. میشود بآنها اعتماد نمود. زیرا هم ساده‌اند و از رؤسای خود فرمان می‌برند و هم جنگجو و دلیر هستند.

پاسخ – از این گفته شما من بیاد آن مثل عامیانه می‌افتم که می‌گویند: “از پیغمبران جرجیس را پیدا کرده”. شما نیز امید بایله‌ها می‌بندید.

آری از دو سال پیش بارها می‌بینم از ایله‌های ایران ستایش می‌کنند و هواداری می‌نمایند. ولی بیگمان باید دانست که این سخن از سوی بدخواهان ایران است. این را آنکسانی می‌گویند که می‌خواهند این کشور همیشه بدبخت باشد.

آن ایله‌ها که شما می‌گویید نبودشان بسیار بهتر از بودنشانست. این مردم دژ آگاه بکار تاراجگری و راهزنی بیشتر می‌خورند تا بکار جنگ و مردانگی. شما بجنگجویی آنها ارج می‌گذارید، در حالیکه آن جنگجویی کمترین سودی نتواند داد. آنها باید نخست معنی کشور و توده و زندگانی توده‌ای (اجتماعی) را بدانند.

دوم باید فن جنگ امروزی و بکار بردن افزارهای نوین را یاد گیرند و گرنه با حال کنونی نه تنها کمترین سودی از آنها بدست نخواهد آمد، نه تنها همیشه در آرزوی تاخت و تاراج خواهند زیست و همیشه مایه نایمینی کشور خواهند گردید، گذشته از همه اینها چون یکدسته مردم نافهم و دژ آگاهی می‌باشند همیشه افزاری در دست بیگانگان توانند بود.

پرسش – با اینحال ما تعجب داریم که شما می‌گویید این کشور نیک می‌شود. در حالیکه خودتان شرح میدید که هر دسته‌ای آلودگی دیگری دارد و بهیچ کدام امیدوار نتوان بود.

پاسخ – جای تعجب نیست. من باز بهمان باورم. باز همان سخن را می‌گویم. اینها که گفتیم عیب‌هایی در نژاد و گوهر ایرانیان نیست. اینها نتیجه یک رشته گرفتاری‌هاییست که می‌توان آنها را از میان برداشت. داستان ایران با حال کنونی‌اش داستان یک باغیست که زمین پاک و هوای صاف و آب فراوان دارد و در خور آنست که درختهای بارور کشتنی بیوراند ولی از سالها بیماریهای گوناگونی در درختهای آنجا پیدا شده تا بریشه‌های آن کار کرده و این است کمتر درختی بارده و درست می‌باشد، و نهالهایی که می‌روید آنها نیز کرم زده و بیمار است. در ایران نیز از هزار سال پیش گرفتاری‌هایی پیدا شده و توده را آلوده گردانیده و روز بروز بیشتر گردیده و اکنون حال این توده همانست که گفتیم لیکن در همان حال خود نژاد پاک است و از اینجا ما نومید نمیشیم. چیزیکه هست باید بهمه این گرفتاریها چاره کرد و گرنه نتیجه‌ای در دست نخواهد بود.

پرسش – ما می‌خواهیم شما آن گرفتاریها را که باعث بدبختی ایرانیان میدانید با راه چاره‌اش شرح دهید.

پاسخ – ما بارها در این زمینه سخن رانده و گفته‌ایم که سرچشمه گرفتاری ایرانیان و دیگر شرقیان آن بدآموزیهای زهر آلود و پراکنده‌ایست که از هزار سال پیش پیدا شده و روز بروز رواج بیشتر یافته، و در زمان ما یکرشته بدآموزیهای دیگری از اروپا آمده و با آنها درهم گردیده. من اگر بخوام زمینه را نیک روشن گردانم باید کتاب جداگانه نویسم و اینجا باید بکوتاهی بکوشم:

ایرانیان در زمان ساسانیان زردشتی می‌بودند و سپس چون اسلام بایران چیره گردید خواهان و ناخواهان مسلمان گردیدند. چیزیکه هست بسیاری از پندارهای زردشتیگری را نیز نگهداشته با اسلام در آمیختند اسلام یک دین خدایی می‌بود و مسلمانان در قرنهای نخست توده برجسته و برگزیده‌ای بودند. ایرانیان نیز از اسلام بهره بسیار گرفتند. لیکن اسلام به پاکی خود نماند، و از قرن سوم و چهارم آلودگی‌هایی بآن راه یافت و گرفتاری‌هایی رخ نمود. نخستین گرفتاری در میان مسلمانان داستان خلافت بود چون معاویه خلافت را با زور و نیرنگ ربوده در بنی‌امیه ارثی گردانید دو خاندان دیگری بنی‌هاشم و بنی‌عباس – با آنان بکشاکش پرداختند که ایرانیان در آن کشاکشها دست داشتند. سپس بنی‌عباس با دست ابومسلم خلافت را گرفتند و این بار در میان ایشان با بنی‌عباس کشاکش آغاز گردید. کسانی از بنی‌هاشم برای بدست آوردن خلافت بکوشش پرداختند – از محمد نفس زکیه، برادرش ابراهیم، یحیی بن زید و دیگران ولی هیچیکی کاری از پیش نبرده کشته شدند. از

اینرو پیروان آن خاندان راه خود را عوض کرده چنین گفتند: "خلافت یا امامت باید از سوی خدا بکسی سپرده شود، و کسیکه خدا او را بخلافت برگزیده خلیفه است اگر چه مردم او را نشناسند، اگر چه خانه نشین و دست بسته باشد. کسانی که می خواهند گناهکار نباشند باید باین خلیفه یا امام پیروی کنند، دیگران خودشان دانند". خواستشان این بود که پیشوایان ما خلیفه‌اند و خدا آنان را بخلافت برگزیده، و اینکه خانه نشینند و کاری از دستشان برنمی‌آید زیان ندارد. از اینجا خلافت که یک داستان سیاسی بود رنگ کیش گرفت و آموزا کهای بسیاری پیدا کرد، و سپس داستان مرگ امام حسن عسکری و باورداشتن بامام ناپیدا پیش آمد و صد پینه بآن زده شد، و این کیش که از حجاز و عرق برخاسته بود سرانجام در ایران جا گرفت و ریشه دوانید.

دوم گرفتاری باطنیگری بود. ایرانیان که از آغاز چیرگی عرب بایران با آنان دشمن میبودند و بارها برای برانداختن یوغ آنان بشورش برخاستند چون در هرباره شکست می‌یافتند و کاری از پیش نمیدردند یکدسته چنین اندیشیدند که بجای جنگ روبرو با عرب از یکره‌ای به تبه گردانیدن اسلام کوشند و آنرا از کار اندازند و برای این دلخواه سپاهکارانه خود، راه شگفتی را پیدا کردند و آن اینکه گفتند: "قرآن یا دیگر گفته‌های پیغمبر اسلام یک آشکاری دارد و یک نهانی، (یک معنای آشکاری که همگی فهمند و یک معنی نهانی که جز برجستگان نفهمند)، و با این دستاویز همه دستورهای اسلام را از معنی خود بیرون برده تبه‌اش گردانند. مثلاً در قرآن از باده‌خواری و قماربازی نهی کرده. آنها گفتند: "باده ابوبکر و قمار عمر و خواست قرآن آنست که هر مؤمنی باید از آن دوتن بیزاری جوید، و گرنه باده خوردن و قمار باختن گناه نیست". درباره نماز گفتند: خواست خدا دوست داشتن علی بن ابیطالب است. نماز را خواندی خواندی نخواندی نخواندی.

بدینسان ریشه آموزا کهای اسلام را می‌کنند، و چون خواستشان دشمنی با آن دین بود هر چه بدآموزی توانستند در میان مردم رواج دادند، تا آنجا که گفتند: خدا در کالبد کسانی بارها باین جهان آمده. یکی در کالبد علی بوده، دیگری در کالبد محمد مکتوم بوده، دیگری در کالبد حاکم بامرالله بوده. بدینسان پندارهای بسیار پستی را در میان مردم پراکنند. این گرفتاری نیز بیش از همه در ایران رواج یافت و حسن صباح بنیاد فرمانروایی در اینجا گزارده سالها باطنیان در این کشور چیره می‌بودند و بدآموزی‌هایشان بیش از دیگر جاها در اینجا پراکنده گردید. سوم گرفتاری فلسفه یونان بود. این فلسفه که بنیادش جز پندار و انگار نیست و خود یک چیز مغز فرسا و خرد تبه کن می‌باشد در میان مسلمانان رواج گرفت و بایران نیز رسید و صد بدآموزی دیگری از آن پدید آمد.

چهارم گرفتاری صوفیگری بود. گمراهی که پایه آن نیز جز پندار نمی‌باشد در میان مسلمانان رواج گرفت و هر زمان شاخه‌های دیگری از آن پدید آمد و صد بدآموزی و نادانی نمودار شد.

هر صوفی باید دست از زندگی بردارد و در یک خانقاهی بگوشه نشینی پردازد، و به آرزوی آنکه بخدا خواهد پیوست سختیها بخود دهد و یا با آن ریش و پشم برقص برخیزد، و هر زمان گرسنه شد زنبیل برداشته در بازارها بگدایی پردازد و یک عمر از خود و از دیگران بدینسان تبه گرداند، و با اینحال بدعویهای بلندی برخیزد و رشته کارهای جهان را در دست خود داند و بلکه بیشرمانه "لیس فی جبتی الا الله" گوید.

این گمراهی و بدآموزی که ما اگر بخواهیم زینهای آن را بشماریم باید ده و بیست صفحه را برگردانیم نیز بایران سرایت کرد و در اینجا بیشتر از بسیار جاها ریشه دوانید.

پنجم گرفتاری خراباتیگری بود که از خود ایران برخاست.

خراباتیان کسانی بودند که می‌گفتند این جهان یک دستگاہ بیهوده و ما از آن سردر نمی‌آوریم. نه گذشته را میدانیم و نه از آینده آگاهیم. پس باید در اندیشه هیچ کاری نباشیم و تنها بآن کوشیم که خوش و شاد باشیم. و اگر خوشی و شادی طبیعی دست نداد خود را با باده شادمان گردانیم. این پایه بدآموزی آنان بوده. ولی سپس بنادانیهای دیگری برخاسته می‌گفتند: در این جهان ما را اختیاری نیست. آنچه بوده و خواهد بود از پیش نوشته شده پس از کوششهای ما هیچ سودی نخواهد بود.

این بدآموزی که از خود ایران برخاسته بود پیداست که در این کشور رواجش هر چه فزوتتر بوده. بویژه که خیام و حافظ که از پیشروان خراباتیان بوده‌اند صدها شعر در این باره از خود بیادگار گزارده‌اند. این گرفتاری‌هایست که در صدهای پیشین اسلام پیدا شده و هر یکی زینهای بزرگی را در بر میداشته، و آنچه این زیان را بدتر گردانیده آن بوده که در صدهای دیرتر کسانی برخاسته‌اند و اینها را بهم آمیخته‌اند. شاید شما ندانید که چگونه گمراهیها را درهم آمیخته‌اند و زینیکه از آن پدید آمده است نیک در نیابید. اینست آن را روشن می‌گردانم:

چنانکه دیدیم شیعیگری و صوفیگری و باطنیگری و خراباتیگری و فلسفه یونان هر کدام از یکراه دیگری پیدا شده و هر کدام پیروان دیگری میداشته است. در آغاز کار کسیکه مثلاً صوفی بود دیگر به بدآموزیهای باطنیان نمی پرداخت، و با شیعی و سنی آمیزش نمیکرد. همچنین کسیکه باطنی میبود تنها راه خود را پی میکرد و بگفته‌های دیگران گوش نمیداد. چنین هم بایستی بود زیرا این بدآموزیها با یکدیگر سازش ندارد و این نشدنیست که یک تن بدو تا از آنها پردازد.

لیکن کم کم این ترتیب بهم خورد و کسانی پیدا شدند که اینها را بهم آمیخته و در کتابها و گفته‌هاشان آنرا با این و این را با آن درهم گردانیده در رفتار و کردار نیز هر زمان بیکی پیروی نمودند.

هرچند که کتاب نویسی و شعر سرایی بیشتر رواج گرفت این کار فزونتر گردید. زیرا بیش از همه شاعران و کتاب نویسان بودند که آنها را بهم میآمیختند.

مثلاً در آغاز اسلام چون فلسفه یونان رواج گرفت کسانی که آنرا می پذیرفتند از مسلمانان جدا می گردیدند، زیرا فلسفه با اسلام دوتاست. از اینسوی مسلمانان نیز، هر که را پیرو فلسفه می یافتند میکشند. ولی در زمانهای دیرتر علمای اسلام فلسفه را می خواندند و درس میگفتند. بلکه کسانی برخاسته آنها را در هم میگردانیدند.

چنانکه گفتم این در هم گردانیدن گمراهیها خود گمراهی دیگری بوده و زیان این بسیار بیشتر است. زیرا نتیجه این بیکاره گردیدن فهمها و خردهاست، گیج سر و آواره ماندن آدمیانست. اکنون اگر شما نیک سنجید یکتان ایرانی دست خوانده مغز او پر است از بدآموزیهای گوناگون که بی آنکه خودش بداند و بفهمد آنها در مغزش جا گرفته است. اینست یکتان ایرانی دارای باور پایداری نتواند بود بارها دیده شده یکتان در این ساعت سخن از کوشش و سوده‌های آن میراند و چنین میگوید: "باید کوشید، در سایه کوشش بهمه جا توان رسید". سپس در ساعت دیگری آن را فراموش کرده میگوید: "کارها با کوشش نیست، خدا باید بآدم برساند". این یک مثل است که من یاد می کنم: صدها مانده آنرا توان یافت.

امروز اگر شما از ایرانیان پرسید: باطنیان که بودند و چه میگفتند؟. نخواهند دانست ولی اگر در گفتار و رفتارشان نگرید خواهید دید بسیاری از بدآموزیهای باطنیان در دل‌های ایشان جا گرفته است.

این خود گفتگوی جداگانه‌ایست که انبوهی از ایرانیان، گذشته از همه چیز، نیروهای مغزی خدادادی خود را از دست داده‌اند و من از آن در اینجا سخن نمی‌رانم.

گفتگوی ما در آنست که از هزارسال باز یکرشته گمراهیها و نادانیهای هم پیدا شده و در میان این توده رواج یافته و در مغزها جا گرفته و همینهاست که مایه درماندگی و بیچارگی این توده گردیده است.

پرسش - ما این گرفتاریها را با این تفصیل نمیدانستیم. بهر حال بچه دلیل میتوان ثابت کرد که مایه بدبختی ایرانیان، بلکه همه شرقیان این مذاهب و عقاید پراکنده است؟ ... دلیل آنرا نیز بیان کنید.

پاسخ - من در میان گفته‌های خودم دلیل را نیز یاد کردم. من روشن گردانیدم که یک توده هنگامی دارای نیرو میگردد که همگی ایشان دارای یک راه و یک آرمان باشند تا بتوانند دست بهم داد. یک مردمی که دچار اندیشه‌های پراکنده میباشند دارای نیرو نتوانند بود. اینست در زیر پا مانند و لگدمال گردند، و چون یک راهی یا آرمانی نیز ندارند پیشرفت نتوانند و از نیکبها بهره نیابند. اینها چیزهای بسیار روشنیست.

با این حال چون شما هنوز قانع نشده‌اید بهتر است بگویید که خودتان درباره بدبختی این توده چه اندیشیده‌اید؟.. سرچشمه آنرا چه میدانید؟! خدا به شما فهم داده، خرد داده، تا نیک و بد زندگی را بدانید. بگویید بینم در این باره چه دانسته‌اید؟! مگر خدا ایرانیان را برای بدبختی آفریده؟! یا ایرانیان چه چیزشان کمتر از اروپاییانست؟!.. این چیز است که باید هر کسی بداند بجای نشستن و گفتگو از پیشآمدهای هزار و سیصدسال پیش کردن، (علی چرا خلیفه نشد؟.. حسن چرا صلح کرد! حسین چرا جنگ کرد؟..) که هیچ سودی نخواهد داشت، باید باینها بپردازید؟!.. من میخواهم بدانم شما چه اندیشیده‌اید؟..

پرسش - ما چیز دیگری نیندیشیده‌ایم. معلوم است که مردم بد شده‌اند و اخلاقشان فاسد گردیده. (یکی هم گفت دژنره شده‌اند).

پاسخ - جای افسوس است که پاسخ عامیانه میدهید. این عادت عوام است که چون سرچشمه بدیها پی نتوانند برد بهمان بس میکنند که بگویند: بد شده، فاسد شده. ولی یکمرد بافهم پاسخ چنین نباید بود. میگوید: مردم بد شده‌اند. من می‌پرسم: چرا بد شده‌اند و چگونه بد شده‌اند؟.. علت آن چیست؟! هیچ چیز در جهان بشوند نتواند بود، آیا شوند (یا بگفته شما علت بدی مردم چه می‌باشد؟! من می‌خواستم بدانم در این باره چه اندیشیده‌اید. ولی دانستم که هیچی نیندیشیده‌اید و هیچی نمیدانید، و شگفت است که با این حال بگفته‌های من کردن نمی‌گزارید. مثل شما مثل کسیست که یک ماشینی داشت و آن ماشین کار نمی‌کرد. خود او نمیدانست عیب در کجاست؟ کدام پیچش شولست؟ کدام تکه در جای خود نیست، و چون یک استادی آورده بود و او عیب را نشان میداد گفته او را نیز نمی‌پذیرفت. یکی از بیچارگیهای ایرانیان همینست که همچون کور چشم بسته در برابر بدبختیهای خود ایستاده‌اند و سرچشمه آنرا نمیدانند بجای خود که ما چون میگوییم نمی‌پذیرند. در جهان توده‌ها گاهی نیک باشند بد گردند، گاهی پیش روند و گاهی پس مانند! ولی همه اینها از روی علت باشد. بی‌علت یک توده نیک یا بد نتواند بود. ما یک چیزی در ایرانیان میبینیم که همان علت دلیل است که بسیار نادانند. اینان از یکسو از حال بدبختی خود گله میکنند، و از یک سو می‌خواهند بهیچ چیزی از آنچه هست دست زده نشود: کیشها همچنان بماند، دیوانهای شاعران در رواج خود باشد، صوفیگری بماند، خراب‌تبری بماند، مادپگری بماند - همه چیز بماند و نیک هم گردند. در اینجاست که باید گفت اینان چشم دارند و نمی‌بینند، گوش دارند و نمی‌شنوند و مغز دارند و نمی‌فهمند.

پرسش - آیا شما بفرهنگ چه عقیده دارید؟.. آیا نمی‌توان امیدوار شد که از راه فرهنگ جامعه اصلاح شود؟..

پاسخ - گمان نمی‌بردم که پس از آن سخنان شما بچنین پرسشی برخیزید. این پرسش از هرباره بیجاست. نخست آیا سرمایه فرهنگ چیست؟!.. نه آنست که همان بدآموزیهای زهرآلود پراکنده را بجوانان یاد میدهید؟!.. در این دبستانها و دبیرستانها یکرشته دانشها از جغرافی و تاریخ و حساب و ستاره شناسی و فیزیک و مانند اینها یاد داده میشود.

آنها در جای خود. اما در زمینه فرهنگ یا تربیت که اساس همانست سرمایه وزارت فرهنگ جز پریشان‌گوییها و پریشان‌نویسیهای شاعران و مؤلفان زمان مغول نیست، شگفتست که شما امید نیکی بآن می‌بندید.

دوم شما با دیده می‌بینید که جوانانیکه از دبیرستانها و دانشکده‌ها بیرون می‌آیند، نه تنها چیزی بدست نیاورده‌اند، نیروهای ساده خدادادی را نیز از دست داده‌اند، این جوانان جز بدرد رمان نویسی و گفتارپردازی و شعرسازی و حزب بازی و خیابان گردی نمی‌خورند، و اگر ما بخواهیم یک روستایی بیسواد درس ناخوانده راه، با یک جوان شهری درس خوانده بسنجش گزاریم، و از دیده شایندگی بزندگانی داوری کنیم بیگمان آن روستایی شایندتر می‌باشد. زیرا راستست که آن روستایی درس نخوانده و از تاریخ و جغرافی و ستاره شناسی و مانند اینها آگاه نمیشد، و این کمی اوست، لیکن از آن سوی نیروهای ساده خدادادی و دریافتهای طبیعی او بحال خود باز میماند گذشته از آن این روستایی آماده است که با کشت و کار یا از راه یک پیشه سودمند دیگری زندگی کند و بارگران دیگران نباشد. اما این جوانان (بیشترشان نه همگیشان) نیروهای ساده و دریافتهای طبیعی خود را از دست داده‌اند و مغزهاشان فرسوده است. گذشته از آنکه کمتر یکیشان بکارهای سودمندی از کشاورزی و گلهداری و ریسندگی و بافندگی و درزبگری و مانند اینها گردن می‌گزارند. این نتیجه فرهنگ است که شما با دیده می‌بینید و با این حال چه جای امید بستن بآن میباشد. یکی از کارهایی که در ایران بسیار بایاست آنست که هرچه زودتر جلو این فرهنگ توده ویران کن گرفته شود و گرنه زیانش بسیار بیشتر خواهد گردید.

پرسش - شما در نوشته‌های خود بمشروطه اهمیت بسیار میدهید در حالیکه ما دیدیم در ایران از مشروطه نتیجه‌ای بدست نیامد.

پاسخ - پیش از آنکه درباره مشروطه بسخن پردازم باید یک نکته دیگری را روشن گردانم. شما می‌گویید چون مشروطه در ایران نتیجه مهمی نداده نباید بآن اهمیت داد. شما میخواهید از نتیجه یک چیزی به نیکی یا بدی آن پی‌برید. این کار را در جایی کنند که گوهر یا ماهیت یکچیزی دانسته نباشد یکچیزیکه گوهرش دانسته است و ما آنرا میشناسیم که نیکست اگر یک نتیجه بدی از او دیدیم باید جستجو کنیم که آن نتیجه بد از یک چیز نیک چه علت داشته است مشروطه یا سررشته داری توده چیزی نیست که کسی درباره آن گمان بدی برد. مشروطه چیست؟! مشروطه آنست که یک توده‌ای که در یک کشوری زندگی می‌کنند آن کشور را خانه خود بدانند و بآبادی آنجا دلبسته باشند، و در راه نگهداری آن بکوشش و جانفشانی آماده باشند. از آن سوی بجای اینکه یک پادشاه خودسر و خودکامه‌ای بآنها فرمانروایی کند و بسرشان

بزند، خودشان رشته حکومت را بدست گیرند، بدینسان که نمایندگانی برگزیده بآنها اختیار دهند که قانون گزارند و بکارهای کشور دیده‌بانی نمایند مشروطه اینست. آیا این کجایش بد است؟! شما چه ایرادی بآن میدارید؟! آنگاه مشروطه چیز است آزموده. باین معنی مشروطه پیش از آنکه بایران برسد در کشورهای دیگر روان بوده و نتیجه‌اش دانسته شده که نیکست. زیرا کشورهای اروپا و آمریکا در سایه همین مشروطه پیشرفته کرده‌اند. در اینجا نتوان از نتیجه یکچیزی ببدی آن پی برد. در آنجا باید گفت: اینکه مشروطه در ایران به نتیجه نیکی نرسید همین دلیلست که در این کشور آلودگی‌هایی هست، باید جست آن آلودگیها را پیدا کرد و بچاره پرداخت.

آلودگیهای ایران چیست؟... آلودگیهای ایران همان بدآموزیها و کیشهای پراکنده گوناگونست که شرح داده‌ایم. مشروطه را همینها بی نتیجه گزاردند. ببینید در یک کشوری آلودگی بالاتر از این چه باشد که یک ملایی بالای منبر رود و بگوید: "مردم میهن پرستی بت پرستی است" و یکی نباشد که از دهان آن ملای پلید بزند؟ من از شما می‌پرسم میهن پرستی چیست؟.. میهن پرستی همانست که مردم یک کشوری آن کشور را خانه خود بدانند و بآبادی آن دلبستگی نشان دهند و در راه نگهداری آن بکوشش و جانفشانی آماده باشند. میهن پرستی آنست که بیست میلیون مردم یا بیشتر یا کمتر با یکدیگر همدست گردند و در سود و زیان همباز باشند و در پیشآمدها پشتیبانی از یکدیگر کنند این معنی میهن پرستی است. میهن پرستی بهمه کس واجب است. زیرا کشوری یا سرزمینی که یکمردمی در دست میدارند خانه ایشانست، کشتزار ایشانست، آسایشگاه ایشانست، مثلاً ایران که یک کشوریست گذشته از آنکه ایرانیان در آنجا میزیند خواروار و دیگر نیازمندیهای زندگانی نیز از آنجا بدست می‌آورند. پس پیداست که باید اختیار آن سرزمین را خودشان در دست دارند تا بتوانند آنرا نیک آباد کنند و روزی خود و خاندانشان را سیخ کنند، اگر این سرزمین اختیارش در دست بیگانگان باشد پیداست که آنها جز در پی بهره‌مندی خود نخواهند بود، و پروای ایرانیان نخواهند کرد و هرزمان که خواستند گندم و جو و دیگر چیزهای این سرزمین را کشیده برده ایرانیان را دچار گرسنگی خواهند گردانید (چنانکه پارسال همین کار را کردند)

اینست بهرکسی واجبست که بآبادی کشور و بآزادی آن علاقه‌مند باشد میهن پرستی نیز همینست پس آن ملای پلید که میرود بالای منبر میگوید "میهن پرستی بت پرستیت" نادانست، نافهمست، دلش ب مردم نمی‌سوزد. تنها در اندیشه پر کردن شکم خود میباشد. در مشروطه نیز همین ملاحی نادان و شکم پرست بودند که سنگ راه شدند و از پیشرفت آن جلو گرفتند. اینکه مشروطه در ایران به نتیجه نیکی نرسید علت‌های گوناگون میداشت ولی بزرگترین آنها ایستادگی این ملایان نافهم و نادان بود. اکنون می‌آییم ببینیم که این ملایان از کجا پیدا شده‌اند؟.. چرا تا باین اندازه نافهم و نادانند؟..

چرا دشمنی با کشور و توده خود میکنند؟.. همین ملا اگر یکدفعه ناهاری پیدا نکند و گرسنه بماند فریادش بلند شود، پس چگونه لگد بسرچشمه روزی خود و ملیونها کسان میزند؟.. یک کسی تا باین اندازه نافهم و بدخواه چگونه تواند بود؟.. هنگامیکه می‌خواهیم اینها را جستجو کنیم بکیش شیعی برخوردارده می‌بینیم این ملاحا پدیدآورنده آن کیشند. در واقع آن کیشست که میهن پرستی یا نگهداری کشور را دشمن میدارد و آنرا نمی‌خواهد. آن کیشست که به پیروان خود دستور میدهد که شما باید تنها در پی زیارت رفتن و روضه خوانی کردن و دعای ندبه خواندن و مانند اینها باشید و کینه علی و عمر را فراموش نکنید، داستان فدک را از یاد نبرید، دست از دامن عایشه برندارید، آن کیشست که می‌گوید: این دولت که شما بنام "حکومت قانونی" برپاگردانیده‌اید جائز است، باو مالیات نباید داد، بسر‌بازی نباید رفت، اگر کسی دست یافت از دارایش تواند دزدید و گناه ندارد.. ملا پدید آمده این کیشست، و اکنون اگر شما بزبان آمده بگویید: خوب آقایان علما اگر ما بدولت مالیات ندهیم و بسر‌بازی نرویم و با دولت دشمنی کنیم، دولت ناتوان خواهد بود و کشور بدبخت خواهد گردید و بیگانگان دست خواهند یافت، در پاسخ شما خواهند گفت: باشد اینها بشما چه؟! خود امام‌زمان آمده درست خواهد کرد. پس ببینید چنانکه گفتم سرچشمه بدبختی ایران این کیش و دیگر بدآموزیهاست. اینهاست که مردم را دودل و سست اندیشه میگرداند و از کوشیدن در راه کشور و توده باز میدارد. از این سوی جلوگیری مشروطه در ایران همین کیش و همین گرفتاریها بوده است، و گرنه مشروطه یا سررشته داری توده بسیار ارجدار است.

من بارها میشنوم کسانی می‌گویند: در این سی و چندسال آزموده شده ایرانیان شایسته مشروطه نیستند. می‌گویم این سخن راستست ولی باید کوشید و آنرا شایسته گردانید، نه اینکه از مشروطه چشم پوشید. مشروطه نه چیز است که بتوان از آن چشم پوشید. آری ایرانیان تا گرفتار شیعیگری و مانند آن هستند نه تنها شایسته مشروطه نیستند، شایسته زندگی نیز نمی‌باشند. پس باید در اندیشه چاره باینها باشید نه آنکه مشروطه را بد بدانید یا شایسته خود نشمارده از آن رو گردانید.